



امروزه دیگر، نزدیکی و هم پیوندی ادبیات با کتب مقدس، جزو بدیهیات به شمار می آید. بسیاری از کتب مقدس مانند کتاب های مقدس هندوان، اعم از ریگ ودا یا رامایانا و نظایر آن، بیشتر حماسه های عرفانی و یا حماسه هایی شبیه شاهنامه محسوب می شوند، برخلاف عهدین و قرآن کریم.

عهدین، خود موضوع تحقیقات وسیعی بوده است؛ این که تا چه حد ادبی و تا چه حد ادبیات آفرین بوده است، مثل کتاب امثال یا غزل غزل های سلیمان در عهد عتیق، در کتاب مقدس داستان های کوتاه و بلند بسیاری می توان یافت که از یک سو متن مقدس شمرده می شوند و از سوی دیگر، ادبیات (خوشبختانه کتاب مهمی در همین ایام به کوشش آقای صالح حسینی در اهواز منتشر شده تحت عنوان رمز کل؛ کتاب مقدس و ادبیات نورتروپ، که همین مساله را به نقد و بررسی کشانده).

در قرآن کریم نیز ما بیش از بیست قصه می یابیم که مهم ترین آنها قصه حضرت یوسف (ع)، حضرت موسی و حضرت ابراهیم است. همین طور اشارات فراوانی به پیامبر خودمان، همچنین در قرآن شخصیت هایی داریم که بعضی از آنها رمزآمیز هستند و شاید به اصطلاح، نمادین، مثل ذوالقرنین و خضر (از خضر به اسم و رسم نام برده نشده و بیشتر به عنوان عید صالح معروف است و او تمدن راهنمایی ست که موسی پیامبر، با شاگردی او سیر و سلوک می کند، در سوره کهف نیز به آن اشاره شده).

داستان کهف که در سوره کهف آمده، در ادب جهانی (ادبیات غیر از اسلامی و قرآنی) نیز وجود دارد. خفته جاودانه (خفتگان بیدار) که سابقه پانزده قرن پیش از اسلام را دارد. داستان لقمان یا شخصیت های منفی مثل قارون - که معاصر حضرت عیسی بود. کتاب های بسیار زیادی به قصص قرآن پرداخته اند، چنانکه کتاب شناسی نیز در این زمینه

قصیده های ناصر خسرو، یازتاب دین و مذهب و تبلیغ

دکتر مهشید مشیری

لقا به علم خدا و رسول و قرآن است
سرای علم و کلید و در است قرآن را
مرا رسول خدای فرمان داد
بیت به بداند قدر قرآن را

ناصر خسرو، حکیم برجسته و گوینده ی وارسته ی ایرانی اهل بلخ است و تماشای ابومعین ناصر خسروین حارث قبادیانی. پس از طی مقامات ظاهری، حالش دگرگون می شود و از وادی حیرت و سرگردانی گذر می کند و به ندای خوابی خوش و به امید کشف حقیقت راه قبله در پیش می گیرد. در مصر به خدمت خلیفه فاطمی المستنصر بالله می رسد و داغ ارادت او را بر پیشانی و پر سینه خود می نشاند. ناصر خسرو از سوی فاطمیان به مقام حجت خراسان و ریاست فرقه باطنیه منسوب می شود تا به تبلیغ و نشر مذهب اسماعیلیه بپردازد.

مخالفان فتوای قتلش را به عنوان رافضی بی دین و مرتد صادر می کنند و موجباتی فراهم می آورند که او پناهی بجوید و به قلعه یمگان رود و تا آخر عمر در آنجا به سربرد و ناله ی غریب سر دهد و به یاد یار و دیار زار بگرید، با جگری آزرده از کزدم غریب، با دلی پر اندوه تر از نار پر دانه و تنی گلنازنده تر از نال زمستانی، و باین حال شجاعانه بگوید که شرف مکان به مکن است و بی قدری صدف چیزی از قدر مروراید نمی گامد:

اگر خوار است و بی مقدار یمگان
مرا اینجا بسی عز است و مقدار
تشد بی قدر و قیمت سوی مردم
ز بی قدری صدف لؤلؤی شهوار

افکار ناصر خسرو، عالی و انسانی، و سخنانش حاکی از رنجی است که از دانستن می برد، او شاعری است بلند نظر و آزاده که معتقد است دانش باید با کردار همراه باشد و علم بی عمل سودی ندارد. یکی از جنبه های اصلی قصیده های ناصر خسرو پندآموزی است و در این کار افراط می کند و البته می دانیم که

تالیف و طبع شده.

اما یک جنبه از ارتباط مذهب و کتب مذهبی با ادبیات غیر مذهبی در تأثیری است که کتب مذهبی بر دیگر کتب گذاشته اند. توماس مان برداشت تازه ای از یوسف و بردارانش را در کتابی به دست می دهد که یکی از شاهکارهای قرن بیستم محسوب می شود. در ادبیات کشور خودمان نیز کسانی از سبک های ساده ای استفاده کرده اند و قصه های قرآن را به زبانی دلنشین در آورده اند مثل «قصه های خوب برای بچه های خوب» آذر بزدی، شادروان گلشیری نیز برداشت دیگری داشتند از قصه یوسف که عمرشان برای به پایان رساندن آن، وفا نکرد.

اما اوج تأثیر قرآن کریم را بر دو شاعر بزرگ کشورمان به سهولت می توان دید، یکی مولوی که شادروان فروزانفر معتقد بودند اصولاً ساختار مثنوی متأثر است از قرآن کریم.

همچنین بنده و یکی از دوستان، دانشمند جوانم - آقای مهندس سیامک مختاری - که حافظ قرآن نیز هستند کتابی در دست چاپ داریم به نام قرآن و مثنوی. در این کتاب برای نخستین بار بیش از ۴۰۰۰ آیه یعنی دو سوم آیات را به ۴ صورت در قرآن متجلی یا حاضر دیده ایم. از طرف دیگر عرفان ما کاملاً از دل نظر کسانی ست که عرفان اسلامی را متأثر از عرفان مسیحیت و زهد و رهبانیت مسیحی می دانستند.

دیگر سخن آن که، برای شناخت ادبیات کهن کشورمان و متون عرفانی اعم از نظم و نثر مهم ترین مرجعی که به آن نیاز داریم قرآن کریم است. مرادم تنها جنبه قدسی قرآن نیست - که البته در جای خود نگفته، پیداست - اما منظور من جنبه مضمونی و ساختاری آن است.

ذهن و زبان حافظ، خود، نشان دهنده تأثیر اسلوب هنری قرآن بر آن است، که استقلال آیات دارد یا به تعبیر بنده با وام گیری از اصطلاح پارسی زبانان پاکستان «پاشان» است. یعنی ظاهر پراکنده دارد این ساختار را از اولین غزل پارسی از رودکی تا سعدی که حدود ۶۰۰ سال طول کشیده است، نمی توان دید. این موضوع نتیجه ۶۰ سال انس حافظ با قرآن و تسلط بی مانندش در علوم قرآنی و بلاغت و معانی بیان و بدیع و... و ساختار خوشه خوشه ی قرآن کریم است.

این بیان کوتاه و گسسته تأثیر عظیم قرآن را بر ادبیات نشان می دهد، همین تأثیر در عرفان ایرانی و اسلامی و ادب عرب نیز قابل مشاهده است. در ادب عربی بسیار تضمین ها و تلمیح ها و اشارات پیدا و پنهان از قرآن وجود دارد.

اما این که قرآن در شعر جدید فارسی چگونه متأثر بوده است به دو اثر مهم می توان اشاره کرد؛ یکی اثری از استاد بزرگ غزل که انقلاب حافظ را در غزل دنبال گرفت یعنی خانم سیمین بهبهانی و شعر «جای پای آزادی و شتراری» است که با پایه افلاطون کیف خلقه آغاز می شود و بسیار متأثر از قرآن است.

دیگر شعر سوره تماشا از سهراب سپهری که از نظر صورت و معنا کاملاً به ساختار قرآن کریم شباهت دارد.

اندروزهای افراطی با طبع بشر سازگار نیست و کنش او را به واکنش منفی بدل می سازد. با این حال ناصر خسرو برای آن که پندش به گوش جان نپوشیده شود، از دردی سخن می گوید که مخاطبانش که بخردند از آن آگاهند، مخاطبانی که همدرد او هستند و هم آناند که با حکیم آگه از رسم چرخ دوار ستکار همزیانند و پندهایش را به جان دل پذیرایند:

نصیحت به حجت شنو کو همی
تو را زان چشاند که خود می چشد
در میان کارکردهای زبان کارکرد اطلاعاتی، مهمترین کارکردی است که در کلام ناصر خسرو رنگ می گیرد. از حکم الهی سرپیچیدن، از آنچه از گردش این چرخ وارون به ما می رسد، خرسند بودن، جهان را سلفه دانستن و بیارش را اندک شمردن، عمر را به خیرگی از دست ندادن، برای ندانی فانی توشه نیندوختن، اسیر مال نبودن، بد نکردن، خصال خوب داشتن، از بد و از بدکنش حذر کردن، مردمی ورزیدن، آزار آزاده نجوییدن، مشک ناندانان نبویدن و خمر ایشان نوشیدن، با سلیمان دوست بودن، بدان را نکوهش کردن و خویبان را نکوهیدن، دوتان را نستردن؛ از فرمانهای ظالمانه سرپیچیدن،... و فارسی، این در دردی را به پای خوکان نریختن....

او مرد دین است و نقش دین و خاصه مذهب در آثار او کاملاً برجسته است. در قصیده ی معروف حج تمام اصطلاحات حج را به کار می برد: تعظیم، عرفات، لیلیک، عمره، حجاز، حج، حرم، احرام و تحریم، حرام، تقدیم، سنگ جمار، دیو رجیم، قربان، طواف، هروله، سعی، صفا، مره، تقسیم، مقام محو، بادیه....

می گوید: پایداری این جهان به دین است و اگر دین نباشد دنیا از هم می گسلد و اگر انسان بخواهد از مکر جهان ایمن باشد، باید به سوی دین دست دراز کند: دین سربایی است برآورده پیغمبر تا همه خلق بدو در به قرار یابد.

ناصر خسرو شاعری است با ایمان و متدین و اندیشه ی او بر حول دینداری و روحانیت و اخلاقیات می چرخد:

چو من مرد دینم، همی مرد دنیا
نیاید به کارم نیایم به کارش
نیم یار دنیا به دین است پشتم
که سخت و بلند است محکم جبارش

EDWARD HIRSCH



ادبیات مذهبی، بیدار کننده هیولی

ترجمه: فریده حسن زاده (مصطفوی)

برگرفته از مقاله «طاعت و طغیان»
نوشته: ادوارد هرش

شاعر و منتقد آمریکایی استاد دانشگاه در رشته نگارش خلق ادن (Auden) در کتاب ساختن، دانستن و داوری کردن می نویسد: «شعر می تواند هزار و یک کار انجام دهد، خندانند، گریانند، آشفتن، سرگرم داشتن و آموختن. شعر می تواند جنبه های متعدد احساسات و عواطف را بیان دارد و هر اتفاق ممکن را توصیف کند. اما تنها هدفی که شعر می باید دنبال کند، ستایش هستی است و نیایش خالق هستی، با اخلاص و اشتیاق تمام.»

ستایش، همواره از پایاترین محرکات شعری به شمار آمده است. ارسطو خردمندانه اظهار استدلال کرد که شعر بر مبنای دو اصل اساسی شکل گرفته است: ستایش بندگی و طاعت (شکران نعمت) که سرودهای مذهبی و اشعار حماسی از آن منتج شده اند و طغیان (کفران نعمت) که خود را به شکل اشعار هجایی بیان کرده اند.

در اوایل قرن بیستم، جین هاریسون، انسان شناس متخصص علوم دینی خاطر نشان کرد، ارسطو تشخیص نداده است که این دو نمونه، مشتق از دو گونه مناسک و شعائر مذهبی اند:

۱- روش رانندگی، راهی، لمن و نفرین و سرانجام تزکیه و تطهیر که پیامد آن ادبیات هجوآمیز است.

۲- روش آقا، دعا و غناسازی جادویی که حاصل آن ادبیات ستایشگرانه است.

هر دو روش آشکارکننده ی جلوه های دوگانه «انگیزه ی حیات» به شمار می آیند. به یاد می آورم آن لحظه ی تکوینی در «سفر پیدایش» را که خداوند، ابراهیم را از سرزمین مادری فرا خواند (۱) با وعده عظمت و برکت.

خداوند ندا می دهد: «رحمت خدا بر تو باد» و این رحمت، به تعبیری رندانه، وعده زندگی جاوید است.

بر اهرام ثلاثه مصر، که از قدیمی ترین آثار تاریخی جهان است، سرود سپاس و ستایش به وضوح نقش بسته است و نیز، در کتاب «ایلیاد» (۲)، مهم ترین فصل به سپاس و ستایش اختصاص یافته است: «سرود ستایش آشیل» و در سفر پیدایش، «سرود ستایش یهوه» را داریم. ریلکه در غزل هفتم، خطاب به «اورفئوس» (۳) بانگ برمی دارد:

Ruhnen, das ist
یعنی «ستایش»، و جز این دیگر هیچ!

ستایش، اصل مطلب است. اورفئوس به ستایش فراخوانده شد. ریلکه (۴) می نویسد: «او به ستایش فراخوانده شد و به سوی ما آمد همچون سرودی آسمانی، برآمده از دل یک سنگ».

اسمارت نیز جمعیت یافته با ریلکه تصریح می کند: «زیرا حکایت اورفئوس، عین حقیقت است.»

«ستایش» با نامیدن چیزها تا آخرین حد ممکن، مدعی تمام جهان می شود و به ما می آموزد که «سر زندگی، عین زیبایی ست» (لیلیک)، و فرا می خواند «نیروی شکوفایی گل را از ساقه ی سبز» (دایلمن تامس) (۵).

«ستایش»، قادر به بیدار کردن هیولی می باشد و نشان دادن چهره واقعی هیبت و عظمت به ما. «ستایش می تواند از تاریخ فراتر رفته و جهان را دیگرگون کند، همانگونه که «درک

*ماده اولیه عالم که همواره متصور به احوال و اشکال و هیات مختلف است

۱- الکورت، شاعری از هند شرقی می گوید: «برای هر شاعری، جهان همواره صبح است، و تاریخ، شب بی خوابی کشیده از یادرفته ای بیش نیست. تاریخ و هیبت بنیادی آن، همواره گذشته ما محسوب می شوند، زیرا سرنوشت شعر، دل باختن به جهان، به رغم تاریخ است.»
«ستایش»، رویای فراتر رفتن از تاریخ است، و سوسه ای که هرگز نمی توان کامل از آن راهی یافت. راهی دیگر است برای خلاصی از اندوه و رفتن به دیگر سو.
«من مطابق غریزه رفتار می کنم.» این گفته «ویلیام مردیت» است که در مرثیه ای برای «جان بری من» می سراید: «در جست و جوی همه چیز به خاطر ستودن همه چیز، بر ساحل دریا می ایستم، سرشار از سپاس و ستایش همه آنچه در پیرامون خویش می بینم، ما، بقایای شادی کبریایی عظیمی هستیم، پوشیده در پیراهن سیاه.»
به یاد می آورم نشاط نافذ شورانگیزی را که هنگام خواندن نخستین بند شعر جرالداشترین به نام «خوشا زندگی» بر من مستولی شد، با آغازی چنین مباده و بی پیرایه: «خوشا زندگی که تنها سلسله ای از کابوس های پایان ناپذیر نیست و در فواصل میان مصایب لحظاتی، سرشار از شادی و آرامش اند» و پایانی چنین مفرح:
خوشا زندگی که این چنین است، اقیانوسی برای پیمودن خوشا شما که می توانید خود را بیازمایید در آب های آن.
خوشا خنکای امواج آن که از تن می زداید پلیدی ها را.
خوشا شما که می توانید خود را مگرر تطهیر کنید در آب های آن.
خوشا سخاوت بی کران آب های تطهیرکننده آن برای تک تک مخلوقات.
خوشا زندگی که این چنین است: خوشا زندگی، آه زندگی!